فهرست مطالب

[موضوع: فقه / اجتهاد و تقلید /مسأله تقلید (شرایط مجتهد- شرط عدالت) 2](#_Toc527014475)

[اشاره 2](#_Toc527014476)

[تطبیق بحث فلسفی افعال ارادی بر عدالت در بحث اجتهاد 2](#_Toc527014477)

[نکته: تفکیک و مراتب در امر مقول به تشکیک 2](#_Toc527014478)

[مراتب انجام واجبات و ترک محرّمات 3](#_Toc527014479)

[مرتبه اول: عصمت 3](#_Toc527014480)

[مقدّمه اوّل: قدر متیقّن عصمت 3](#_Toc527014481)

[مقدمه دوم: تعریف عصمت 4](#_Toc527014482)

[مرتبه دوم: تالی تلو عصمت 8](#_Toc527014483)

بسم الله الرحمن الرحیم

# موضوع: فقه / اجتهاد و تقلید /مسأله تقلید (شرایط مجتهد- شرط عدالت)

### اشاره

در ادامه تحلیلی که در ذیل اقوال در تعریف عدالت آمده بود به بحث وارد مبحث دوم در باب ملکه و مراتب ملکه شد.

آنچه در جلسه گذشته عرض شد یک تحلیل فلسفی –روان‌شناختی بود از صدور فعل اختیاری و اینکه صدور فعل اختیاری گاهی با یک مکانیزم و سازوکار فعال شدن آن مراحل و مراتب فعل ارادی می‌باشد که به تفصیل در فعلی در درون انسان باید آنها محقق شوند تا به صدور فعل منتهی شود لکن گاهی است که این مراتب فعل ارادی و این سازوکار و مقدمات فعل ارادی با سرعت بیشتری انجام می‌پذیرد و این حالت دوّم در جایی است که ملکه یا حالی و یا به‌عبارت‌دیگر هیئت نفسانیه مناسب با آن فعل در روان انسان شکل بگیرد که این وضعیت یا به دلیل تکرار و تمرین می‌باشد و یا به دلیل عنایات دیگری که احیاناً به شخص می‌شود. به‌طور کل وجود هیئت نفسانیه‌ای متناسب با مثلاً جود و سخاوت، یا با شجاعت، یا پرهیز از گناه، انجام واجبات و امثال اینها شکل بگیرد این هیئت درونی که در واقع یک کیف نفسانی می‌باشد این مقدمات فعل ارادی را سرعت می‌بخشد و با شتاب زیادی مراحل انجام فعل که عبارت بود از تصور، تصدیق، میل، تصمیم و اراده با این هیئت نفسانی محقق می‌شود و این هم دارای مراتبی است -همان‌طور که در جلسه قبل عرض شد-.

همان‌طور که عرض شد این یک مبحث فلسفی – روان‌شناختی بود که در جلسه قبل اشاره شد که البته این مبحث از نگاه فلسفی و روان‌شناختی ابعاد و زوایای دیگری نیز دارند لکن آنچه با مانحن‌فیه در ارتباط می‌باشد همین حد است.

# تطبیق بحث فلسفی افعال ارادی بر عدالت در بحث اجتهاد

پس از گذشت از این مقوله می‌بایست این مبحث فلسفی – روان‌شناختی را تطبیق داد بر بحث اصلی در اینجا که همان عدالتی است که در واقع همان پرهیز از گناه و معصیت می‌باشد. مجموعه‌ای از ارزش‌ها و ضد ارزش‌ها در شریعت تبیین شده و شخص به‌گونه‌ای است قصد ترک معاصی و انجام واجبات دارد که در اینجا باید دید که این مسأله چه مراتبی دارد.

در اینجا وجود و یا عدم وجود این هیئت نفسانیه، این حالت و کیفیّت و هیئتی که در نفس آدمی شکل می‌گیرد و انسان را به سمت انجام واجبات و ترک محرّمات سوق می‌دهد مورد بررسی قرار خواهد گرفت و مراتبی که دارد مورد اشاره قرار خواهد گرفت که این بررسی از شدید به ضعیف هم خواهد بود.

## نکته: تفکیک و مراتب در امر مقول به تشکیک

البته همان‌طور که در جلسه قبل اشاره شد یک امر مقول به تشکیک دارای مراتب بی‌نهایت می‌باشد و این هم در فلسفه گفته شده است که هنگامی که یک «حرکت» انجام می‌شود بی‌نهایت حالات در آن متصوّر است و در یک «حرکت» اشتدادی و یا یک امر مقول به تشکیک بی‌نهایت مرتبه در آنجا قابل تصوّر می‌باشد درعین‌حال این مراتب زیاد و درجات بسیار گسترده‌ای که در امور تشکیکی متصوّر است قابل این است که در مقاطعی آن را برش زده و به مراتب محدودتری آن را تقسیم کرد، این قابل برش زدن می‌باشد اما به‌طورکلی همراه با تسامح است و اصلاً این مسأله باید در ذهن‌ها باشد که در هر مقول به تشکیکی قطع یک مرحله از مرحله دیگر همراه با تسامح است و همیشه مرزها به هم نزدیک می‌باشند لکن به منظور تسهیل مباحث علمی این برش زدن و مرتبه و درجه‌بندی یک امر لازمی است و گریزی از آن نیست تا بحث‌ها روشن بشوند. به‌عنوان‌مثال در همین بحث اجتهاد گفته می‌شود ملکه استنباط وجود دارد، این ملکه استنباط مراتب و درجات فراوانی دارند منتهی به جایی می‌رسد که گفته می‌شود یکی مطلق است و دیگری متجزّی است درحالی‌که اگر قرار باشد در مراتب آن دقّت و ریزبینانه عمل شود این ملکه از یک مرتبه قویّه‌ای شروع می‌شود و ادامه دارد تا مرتبه‌ای که اجتهاد نیست و در این بین بی‌نهایت احوال و قدرت‌ها متصوّر است که فقط در دو سه مرحله‌ای که در تمایز حد اعلی با پایین‌ترین مرتبه آن برجسته می‌شود این تعداد معدود برش می‌خورند و همان‌طور که عرض شد اصولاً در امور تشکیکی همین‌طور می‌باشد، مثلاً وقتی در نور تشکیک اتّفاق بیافتد از آن حالتی که یک کورسوی نوری وجود دارد تا خودِ خورشید تمام اینها نور می‌باشند منتهی درعین‌حال انسان درجاتی را جدا کرده و برای هر مرتبه‌ای از آن واحدی قرار می‌دهد و به‌عنوان‌مثال نور را به 100، 200، 400 و ... تقسیم می‌کند درحالی‌که این تفکیک همیشه در یک مرزی قرار دارد و حتی از آن مرز هم که عبور شود باز هم تشکیکی است و این‌گونه نیست که هر کدام یک امر ثابتی و جدای از یکدیگر باشند و در واقع قانونی که در مقول به تشکیک جاری است همین است.

## مراتب انجام واجبات و ترک محرّمات

حال با این ملاحظه فلسفی که عرض شد وارد بیان این مراتب خواهیم شد که از مراتب شدید شروع می‌شود و آن وصف درونی که موجب پرهیز از گناه و انجام واجبات می‌شود را از عالی‌ترین درجه شروع کرده و تا جایی که این وصف تقریباً منتفی بوده و فقط حالت فعل و ترکی می‌شود ادامه پیدا خواهد کرد که باید دید این مراتب به چه صورت می‌باشند.

حداقل می‌توان این برش‌ها را زده و این مراتب را نام برد:

### مرتبه اول: عصمت

#### مقدّمه اوّل: قدر متیقّن عصمت

در باب عصمت در مباحث کلامی بحث‌های بسیار مهمّ و جالبی وجود دارد. در اندیشه ادیان الهی در تمامی این ادیان مقوله عصمت وجود دارد و حدّاقل قضیه این است که می‌توان گفت در ادیان ابراهیمی و توحیدی مقوله عصمت و معصوم بودن افرادی از نوع انسان وجود دارد که این غیر از عصمتی است که در مورد ملائکه و ... گفته می‌شود بلکه عصمت انسانی مقصود است و پدیده‌ای به نام معصوم بودن و مبرّی بودن یک انسان از گناه و تخطّی از اوامر و نواهی شرعی. این یک پدیده‌ای است که لااقل همه ادیان توحیدی و ابراهیمی به‌طور خاص اصل مسأله عصمت در آنها مطرح می‌باشد. البته درجات عصمت و قلمروهای آن در بین ادیان محلّ اختلاف است و احیاناً در درون اسلام نیز بین مذاهب اسلامی این اختلاف وجود دارد. آن عصمتی که اهل سنّت قائل می‌باشند دارای دایره محدودی است که:

اولاً مختص به انبیاء می‌باشد و غیر از ایشان کسی در دایره عصمت قرار ندارد.

ثانیاً آن ساحت عصمت نیز محل بحث می‌باشد و بسیاری قائل‌اند که عصمت فقط 1- در محدوده واجبات و محرّمات می‌باشد و 2- در محدوده‌ای است که می‌خواهد دریافت وحی و ابلاغ وحی کند. این دو محدوده‌ای است که تقریباً قدر متیقّن بین فرق اسلامی می‌باشد که اولاً عصمت فقط به پیامبر اختصاص دارد و ثانیاً در پیامبر هم قدر متیقّن آن این است که واجبات را انجام داده محرّمات را ترک می‌کند و در دریافت و ابلاغ وحی نیز مصون از خطا می‌باشد **﴿سَنُقْرِئُکَ فَلا تَنْسَى﴾**[[1]](#footnote-1) و همچنین آیات دیگری که در اینجا وجود دارد.

 این قدر متیقّن بین فرق اسلامی می‌باشد اما باقی آن محلّ اختلاف است که آیا غیر از پیامبر کسان دیگر هم وجود دارند که معصوم باشند یا خیر؟ این یکی از اختلافات است که اهل تسنّن قائل نیستند و شیعیان قائل‌اند. دیگر اینکه در خودِ پیامبر و یا دیگر معصومین آیا پیامبر ترک مستحب و فعل مکروه دارد یا خیر؟ آیا در امور شخصی خود خطاهای سهوی دارد یا خیر؟ سهو پیامبر و معصوم، اینها دیگر مواردی بودند که محلّ اختلاف می‌باشند و بنابراین یک قدر متیقّنی وجود دارد که تقریباً تمام ادیان دارند و یک قدر متیقّنی هم وجود دارد که کمی بیشتر از صورت قبل می‌باشد که در تمامی مذاهب اسلامی است و یک دایره اوسعی نیز وجود دارد که در شیعه می‌باشد، البته در بین شیعیان نیز اقوال متفاوتی در باب عصمت وجود دارد. البته این در اینجا قرار نیست که این اختلافات مورد بحث و بررسی قرار گیرند و اینها مباحث کلامی می‌باشند که به اینجا ارتباطی ندارند (اگرچه همه این بحث‌ها مهم هستند) اما علیرغم اینکه تفاوت‌های گسترده‌ای در نظریه عصمت انسانی و معصوم بودن یک انسان وجود دارد و به اجمال به آن اشاره شد –و البته نکته دیگری هم که احیاناً محل اختلاف است این است که غیر از پیامبر و ائمه آیا معصوم به معنای دیگری هم می‌شود یا خیر؟- علیرغم تمام این اختلافاتی که به اختصار مورد اشاره قرار گرفت این اصل مسلّم است که به‌طور عام در ادیان الهی و به‌طور خاص در اسلام و در تشیّع به‌طور اخص مقوله عصمت برخی از انسان‌ها و مبرّا بودن و طهارت ایشان از خطا امری است مسلّم.

#### مقدمه دوم: تعریف عصمت

در مرحله دوم بررسی می‌شود که اصلاً عصمت و معصوم بودن چیست؟

در اینجا می‌توان گفت که به‌طور کل دو رویکرد متفاوت خیلی کلان وجود دارد که در ظاهر این‌گونه به نظر می‌آید، اگرچه ممکن است در تحلیل هر دو به یک نقطه برسند و آن دو رویکرد این است که برخی تعبیر و تعاریفشان به‌گونه‌ای است که عصمت یک عنایت و لطف الهی است که متوجّه شخصی شده و برای او مصونیت از خطا می‌آورد، بدون اینکه اشاره‌ای به سازوکار این بشود.

رویکردی دیگری که شاید به نوعی دقیق‌تر و درست‌تر باشد این است که این لطف موجب پیدایش یک ملکه‌ای می‌شود. البته هر دو رویکرد معتقدند که عصمت با قدرت و اختیار شخص هم تنافی و تعارض ندارد.

بنابر این نگاه دوّمی که در اینجا اشاره شد عصمت یک ملکه می‌باشد و به‌عبارت‌دیگر ملکه و یک هیئت نفسانیه‌ای است که در وجود برخی از انسان‌ها تحقق پیدا می‌کند منتهی عامل و علّت این ملکه یا هیئت راسخه نفسانیه بسیار قوی و شدید عنایتٌ من الله و لطفٌ من الله می‌باشد که البته عنایت و لطفی که قابلیّت محلّ هم وجود داشته است. در واقع یک عنایت و لطف گزاف و بدون حساب‌وکتاب نیست بلکه همه الطاف الهی با محاسباتی می‌باشد که البته این محاسبات تا حدّی به خودِ شخص بازمی‌گردد –اگرچه هر آنچه در شخص هم می‌باشد نتیجتاً به خدا باز می‌گردد- و همچنین به قوانینی که بر عالم حاکم می‌باشد و برخی از آن قوانین ضروری حاکم بر عالم می‌باشند. به‌عنوان‌مثال گفته شده است بعضی از این ویژگی‌هایی که با لطف و عنایت خاص از لحاظ روحی به شخص می‌شود به ویژگی‌هایی بدنی او باز می‌گردد مثلاً کشش مغز شخص، سلسله اعصاب او و ... که اینها هم تا حدودی و در یک درجاتی تأثیر دارند و این هم مشمول یک سیر و قانون خاصی است و بالاخره در این عالم هنگامی که انسان‌ها خلق شدند بر اساس قوانینی جسم و بدن و کالبد افراد خلق شده و محقق می‌شود و بخشی از آن هم جزء ضرورات این عالم می‌باشد.

شرایطی که در اینجا برای اشخاص گفته می‌شود به این معنا است که از نظر جسمی، مکانیزم بدنی و همین‌طور از نظر روحی و... یک صلاحیت‌های طبیعی وجود دارد که موجب شده تا این انسان‌ها با هم متفاوت باشند و آن افرادی که به این معصومیت می‌رسند در این شرایط به یک قلّه‌ای رسیده است؛ و این طبیعی که در اینجا گفته می‌شود به این معنا است که برخی تیزهوش هستند و آن‌طور که امروزه گفته می‌شود این است که این افراد تیزهوش سه درصد جامعه هستند که بین این افراد هم درجاتی وجود دارد و این طبع خلقت عالم است اما معنای آن این نیست که این تیزهوش بی‌اختیار است، بله البته در اینکه این ویژگی در او پیدا شده است این قانون عالم است اما همین تیزهوشی بالقوه زمینه‌ای فراهم می‌کند که او اقدامات مهم‌تری انجام بدهد، آن اقدامات مهم‌تر و انتخاب‌های بهتر او را مستعد می‌کند برای اینکه مشمول الطاف بیشتری بشود و این قانون عالم است و کلاً سه درصد افراد ضریب هوشی بالای حد معمول دارند و با این صورت در تمام عالم مثلاً صد هزار نفر دارای ویژگی‌ای هستند که بتوانند نبی بشوند و این قانون عالم است، منتهی یک عده از این زمینه طبیعی استفاده می‌کنند و سپس بر اساس آن صلاحیت‌های انتخابی هم پیدا می‌شود و نهایتاً آن لطف و عنایت نیز شامل می‌شود. حال آن قضیه هم که عالم بر مدار معصوم و ولی می‌چرخد بی‌ارتباط با این بحث نمی‌باشد لکن اگر بنا بر ورود به آن بحث باشد از مبحث اصلی دور خواهیم شد فلذا این بحث در جای خود بررسی خواهد شد.

درهرحال اگر رویکرد دوم پذیرفته شود این مطلب باید عرض شود که آنچه انسان را به این بحث نزدیک می‌کند این است که شاید صحیح‌ترین نظریه این باشد که عصمت در واقع همان صلاحیت روحی و یک وصف نفسانی و هیئت راسخه‌ای است در نفس نبی و ولیّ که مانع از انجام گناه می‌شود و اجازه نمی‌دهد که ترک واجب و یا فعل معصیت انجام شود.

بنابراین چند مطلب در باب عصمت بنابر تحلیل دوم که شاید درست‌تر باشد در اینجا وجود دارد:

1. عصمت یک ملکه می‌باشد یعنی به‌عبارت‌دیگر یک وصف و هیئت نفسانیه می‌باشد.
2. در عصمت صلاحیت‌ها و شرایط قابل هم دخالت دارد یعنی آن شرایط و صلاحیّت‌های فرد معصوم –هم صلاحیت‌های طبیعی و هم صلاحیت‌های اختیاری- هم فی‌الجمله دخیل می‌باشد، یعنی انتخاب شخص و شرایط طبیعی او هم در پیدایش ملکه دخیل می‌باشد.
3. درعین‌حال عصمت همیشه همراه با یک لطف و عنایت خاصه الهی می‌باشد.
4. این ملکه که باعثه علی فعل واجبات و ترک محرّمات می‌باشد این ملکه منافاتی با اختیار و انتخاب معصوم ندارد، یعنی او را به جبر نمی‌رساند، آن‌طور که بعضی و یا غالباً در ملائکه قائل هستند که می‌گویند آن عصمت جبر است (که البته اگر این مطلب پذیرفته شود چراکه این هم بحثی برای خود دارد) در مورد انسان‌ها به آن صورت جبری نمی‌باشد.
5. این ملکه نفسانیه این‌چنینی علاوه بر مصونیت بخشی شخص معصوم از گناه، یک نوع مصونیتی از خطای غیرعمدی هم به ارمغان می‌آورد که این علاوه بر مصونیت از عمد بر گناه می‌باشد؛ به‌عبارت‌دیگر یک نوع حاشیه عمد نسبت به خطاها هم به وجود می‌آورد که حداقل آن مصونیت در دریافت وحی و ابلاغ شریعت می‌باشد که این حداقل آن است که البته شیعه قائل به بیش از این می‌باشد.
6. عنصر ششم عصمت البته جدای از موارد دیگر نیست اما در اینجا به‌عنوان ششم عرض می‌شود که آن این است که این ملکه در اوج و قلّه ملکات روحی می‌باشد و در واقع این قلّه عدالت می‌باشد. حتی اگر واژه عدل هم در اینجا اطلاق نشود روح عدالت در اینجا وجود دارد و این ملکه در قلّه و اوج آن می‌باشد؛ یعنی این قلّه چیزی است که در بشر امکان تحقق دارد که ماوراء آن جبر است و اگر بنا باشد شخص از این بالاتر برود یعنی مجبور به آن می‌شود. پس قلّه ملکه باعثه علی فعل الواجبات و اتیان المحرّمات همین ملکه عصمت می‌باشد.

اینها شش عنصر و ویژگی است که در عصمت با تعریفی که ما قائل هستیم وجود دارد که البته شاید بیش از این شش مورد باشد اما در یک دسته‌بندی کلی به این شش مورد منتج می‌شود که این شش عنصری است که در تعریف و حقیقت عصمتی است که در معصومان محقق می‌شود.

حال دقّت بفرمایید که همین الان که گفته می‌شود عصمت اوج مراتب تقوی و عدالت می‌باشد درعین‌حال مقول به تشکیک هم می‌باشد که می‌توان این مورد را نیز عنصر هفتم بحث عصمت برشمرد پس:

1. با اینکه گفته می‌شود عصمت در قله ملکات تقوی و صیانت از خطا قرار گرفته است درعین‌حال نوعی تشکیک در خودِ این مطلب وجود دارد به این معنا که معصومین تفاوت‌هایی هم با هم دارند چراکه انبیاء و اولیاء علیرغم اینکه جملگی در این قلّه قرار دارند لکن بین آنها تمایزها و تفاضل‌هایی هم وجود دارد.

پس به‌طور کل هفت ویژگی است که در عصمت وجود دارد و این مرتبه اوّل می‌باشد که در این عصمت علیرغم اینکه معصوم هم می‌تواند و اختیار دارد که گناه کند اما گناه نمی‌کند. پس غلبه ملکه عصمت بر موانعی که وجود دارد –بالاخره موانع شهوانی و غضب و ... در نفس معصوم هم وجود دارد- آن‌چنان غلبه‌ای است که اینها همه رام می‌باشند، «أسلم شیطانی علی یدیّ»[[2]](#footnote-2) حضرت می‌فرمایند شیطان من به دست من تسلیم شده است و این‌گونه مغلوب است. البته تخلّف از نظر فلسفی و عقلی وجود دارد اما به لحاظ وقوعی این امکان تخلّف و اینکه خلافی انجام بدهد وجود ندارد و لذا این امکان وقوعی وجود ندارد که او گناه کرده و بلغزد و این به خاطر شدّت نورانیتی است که در نفس نبی و ولیّ وجود دارد.

در پایان این قسمت بیان این نکته خالی از لطف نیست که ممکن است این سؤال در ذهن برخی شکل بگیرد که آیا این صورت عصمت برای زنان نیز ممکن است یا مختص مردان است؟ و تفاوت زنان و مردان در این مسأله چیست؟ در جواب باید گفت در زنان تجلّی این اوج عصمت کمی محدودتر می‌باشد اما در جایی هم که تجلّی می‌کند بسیار قوی می‌باشد همچون حضرت فاطمه معصومه سلام‌الله علیها و جنسیت در این مسائل دخالت مطلق ندارد اما مجموعاً هم بی دخالت نیست.

**سؤال:** در تعریفی که امامیه از معصومیت داشته و مصونیت از خطا را نیز شامل می‌شود آیا این تعریف فراتر از عدالت نمی‌باشد؟

**جواب:** بله، اینکه گفته شد با تسامحی گاهی ممکن است عدالت گفته شود به این دلیل است که چیزی فراتر از آن دارد، در عدالت فقط واجب و محرّم گفته می‌شود اما این چیزی بالاتر از آن است؛ اما در واجب و محرّم از همان سنخ می‌باشد. اینکه گفته شد که مباحث دقیق‌تری در اینجا وجود دارد یکی از آنها همین است که آن مصونیت از خطایی که گفته می‌شود **﴿سَنُقْرِئُکَ فَلا تَنْسَى﴾**[[3]](#footnote-3) (چنان آگاهت می‌کنیم که اصلاً فراموش نمی‌کنی) اینکه فراموش نمی‌کند و سهو و خطا از او دیگر صادر نمی‌شود، آیا آن همین ملکه است یا ملکه دیگری است؟ این محل بحث است و هر دو آن محتمل است که در جای خود باید مورد بحث و بررسی قرار گیرد و لذا عرض شد که با یک تسامحی اینجا گفته می‌شود که اوج عدالت است، خیر این در اینجا نسبت به خطا مصونیتی دارد که آن در مفهوم عدالت قرار نگرفته است بلکه آن در مفهوم وثوق قرار گرفته است یعنی اوج عدالت و اوج وثوق است، اصل مصونیت نبی هم از خطا که اوج وثوق می‌باشد برای اعتماد به رسالت و شبهه امامت او لازم است و لذا نتیجتاً دو هیئت نفسانیه می‌توان گفت وجود دارد یا اینکه یکی است اما دو تجلّی دارد:

یکی از آن می‌گوید که این شخص از گناهان و معاصی اختیاری پاک است.

و دیگری می‌گوید که این از خطا و سهو غیر اختیاری هم مصون می‌باشد.

نگاه اوّل را در ادبیات فقهی عدالت می‌نامند و نگاه دوّم را در این ادبیات وثوق می‌نامند و همان‌طور که گفته شد ارتباط بین وثاقت و عدالت من وجه می‌باشد. حال اینکه در اینجا یک ملکه است که هر دو را شکل می‌دهد یا دو ملکه است فیه بحثٌ اما بعید نیست که قائل به دو ملکه بودن بشویم چرا که بخشی از وثوق صلاحیّت‌های معرفتی و شناختی است به این معنا که یک نفر ذهنش به‌گونه‌ای است که مسائل را فراموش کرده و خطا می‌کند و در مقابل او کسی است که بسیار هوشیار و دقیق می‌باشد که خطا و نسیان در او نادر می‌باشد که این بحث شاید کمی متفاوت باشد از ملکه عصمت از گناه و لذا به‌طور کل این سؤال بسیار صحیح و خوبی است و همان‌طور که قبلاً گفته شد این ملکه هم در عدم تعمّد گناه است و هم در عدم خطا است و به احتمال قوی اینها دو ملکه است که در آنجا محقق می‌شود.

حال به جهت اینکه این مبحث به صورت مضبوط‌تر و دقیق‌تر تکمیل گردد بهتر است آنچه در پاسخ به این سؤال عرض شد به‌عنوان بند هشتم ثبت گردد تا اینها در ذهن به صورت منظّم بماند؛ و بند هشتم این است که:

1. این عصمتی که در اینجا گفته می‌شود به احتمال قوی دو ملکه در آن وجود دارد؛ یک ملکه مصونیت از تعمّدات و گناهان و دیگری ملکه مصونیت از خطا و نصیان می‌باشد که شاید این ملکه از خطا و نسیان بیشتر ملکه علمی و شناختی باشد همچون ملکه اجتهاد و ... درحالی‌که ملکه اوّل بیشتر ملکه‌ای است که فقط مربوط به قوای فاهمه و ... نیست. پس یا دو ملکه می‌باشد و یا اگر یک ملکه باشد دو نمود در آن وجود دارد.

این عصمت است که البته به نحوی اشاره‌ای به مبحث کلامی هم شد که البته بسیار بحث خوبی است و حرف و حدیث‌های زیادی هم پیرامون آن وجود دارد و فی‌الواقع اشکال و ضعف در حوزه این است که درس‌های خارج اجتهادی پیرامون مباحث کلامی یا وجود ندارد و یا بسیار کم هستند که باید راه‌اندازی شده و ارزش پیدا کنند که در حال حاضر اولین قدم آن برداشته شده و این مهم به تصویب رسیده است که کلام و تفسیر به صورت درس خارجی بشوند که در نظامات حوزه‌ای ارزش‌گذاری بشوند، لکن به دلیل خروج از بحث اصلی به همین مقدار کفایت کرده و از آن عبور می‌کنیم.

البته گفتنی است که تصوّر یک معصیّت وجود دارد اما تصدیق آن همیشه حکم می‌کند که این ضرر داشته و به سراغ آن نمی‌رود منتهی در ملکه آنچه در جلسه قبل گفته شد این است که این فعل و انفعال تصوّر و تصدیق و ... بسیار فشرده و سریع می‌باشند و حال در جایی که ملکه عصمت وجود داشته باشد این سرعت و شتاب و در هم تنیدگی این مراتب بسیار قوی می‌باشد.

### مرتبه دوم: تالی تلو عصمت

درجه دوم در اینجا چیزی است که در واقع تالی تلو عصمت می‌باشد که در کلمات و ادبیات ما هم گاهی وجود دارد و واقعاً هم گاهی افرادی در آن رتبه قرار می‌گیرند.

آنچه به‌عنوان آخرین بند در مرتبه قبل گفته شد همان‌طور که در خاطر دارید بحث دووجهی ملکه بود که یک وجه آن مصونیت از خطا و سهو بود که در این مرحله این بند کنار گذاشته می‌شود. البته در اشخاص دیگر غیر از معصومین هم این پدیده مصونیت از خطا هم دارای درجاتی است و ممکن است کسی آن‌چنان استوار و قوی است که اصولاً خطا و سهو و نسیانش کم می‌باشد لکن در این بحث در درجات بعدی چندان به آن پرداخته نخواهد شد و بیشتر در همان مسیر و بحث گناه و معصیت قرار می‌گیرد که همان اتیان واجبات و ترک محرّمات می‌باشد.

مرتبه دوّم همان ملکه قوی‌ای است که همچنان که در ملکه عصمت علّیت تامه وجود داشت برای اینکه واجبات را انجام داده و محرّمات را ترک کند در اینجا نیز یک علّیّت تامّه‌ای وجود دارد در افراد معمولی غیر معصومی که بسیار اوج گرفته و همچون سلمان شده‌اند، در این موارد هم یک ملکه قوی‌ای که همیشه بر موانع غالب می‌شود وجود دارد منتهی امکان تخلّف در او بیشتر است، البته امکانی است که محقق نمی‌شود اما امکان وقوعی این تخلّف در او وجود دارد.

پس همان‌طور که مشخص شد تفاوت این مرتبه با عصمت در این است -که در عصمت که در تحلیل آن به هشت بند اشاره شد- این ویژگی وجود داشت که علّیت تامّه برای فعل واجب و ترک محرّم دارد و امکان تخلّف وقوعی ندارد و به لحاظ عرفی گفته می‌شود که اصلاً امکان ندارد او گناه کند. یک مرتبه پایین‌تر از گناه مجدداً علّیت تامه وجود دارد، واجبات و محرّمات را رعایت می‌کند اما امکان وقوعی تخلّف برای او وجود دارد و لو اینکه هیچ‌گاه تخلّف نکند. در واقع یک درجه خفیفه‌ای از لرزانی در وجود او می‌باشد که امکان دارد که یک جایی خطا کند و وقوع این امکان حتی ممکن است یک بار یا دو بار و ... بالاخره به یک اعدادی در عمر او وجود داشته باشد که بسیار نادر است، پس یا به‌طور کل نیست و یا بسیار نادر است اما آن عنایت خاصّه‌ای که در عصمت گفته می‌شد در این مرتبه وجود ندارد و اگر عنایتی هم هست عنایت پایین‌تری است و امکان تخلف هم وجود دارد و احیاناً ممکن است به صورت بسیار نادر هم انجام بگیرد اما آن نادری که کالمعدوم می‌باشد؛ و لذا در بسیاری از مواقع درگیر با آن موانعی است که انسان را به سمت گناه و معصیت می‌برد به این معنا که این افراد باید همیشه دست و پنجه نرم کنند درحالی‌که در معصوم این دست و پنجه چنان نرم شده است که «أسلم شیطانی علی یدیّ» اما در او این‌گونه نیست که مانع محو شده باشد و تسلیم شده باشد بلکه این درگیری درونی با موانع برای او وجود دارد و امکان وقوعی تخلّف هم می‌باشد اما این تخلّف یا به‌طور کلّ نیست و یا اگر هست به قدری کم است که مصداق النّادر کالمعدوم می‌باشد.

این همان صورتی است که به آن تالی تلو عصمت می‌باشد. اگر هم کسی باشد که قائل شود غیر از معصومین معیّن کسی به مقام عصمت نمی‌رسد تالی تلو به این معنا را هم قبول دارند که افرادی می‌توانند به اینجا برسند حال اگر در طول عمر به اینجا نرسند در یک مقاطعی از عمرشان می‌توانند به اینجا برسند.

این چیزی است که «ربما یعبّر به تالی تلو عصمت» و یا تعابیری همچون مقرّب و برخی واژگانی که در ادبیات آمده است همچون مخلص و امثال اینها که ممکن است اشاره به این مرتبه بسیار بالا داشته باشد که این مرتبه بسیار بالا مربوط به غیر معصومین می‌باشد.

البته برخی قائل شدند که عصمت به همان معنای اوّل در معصوم واجب است اما در غیر معصوم واجب نیست اما ممکن است محقق بشود، اما این احراز شده نیست و اگر باشد بیشتر همین مرتبه دوّم می‌باشد.

1. **سوره اعلی، آیه 6** [↑](#footnote-ref-1)
2. **. شرح أصول الكافي (صدرا)، ج‏1، ص232.** [↑](#footnote-ref-2)
3. **. سوره اعلی، آیه 6.** [↑](#footnote-ref-3)